

پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال ۱۸ شماره ۳۵ پاییز و زمستان ۱۳۹۹ (صص ۱۰۴-۸۵)

## بررسی اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی در شعر معاصر

۳- محمود عباسی

۲- عبدالعلی اویسی کهخا

۱- احمد رحیم خانلی

### چکیده

فیلد سوفان مکتب اگزیستانسیالیسم (اصالت وجود)، از جمله سارتر، آفریننده آثار ادبی بسیار با مضامین فلسفی هستند. اساس و محور این مکتب، اندیشیدن در باب انسان و هستی، آزادی و اختیار، مسؤولیت و تعهد اجتماعی است که با دلهره و اضطراب همراه است. شاعران شعر نو فارسی، گاه بر حسب روحیه فردی، در باب هستی و نیستی، به اندیشیدن پرداخته‌اند و گاه بر حسب شرایط اجتماعی - سیاسی، اشعاری را سروده‌اند که به نوعی در ارتباط با مکتب اگزیستانسیالیسم است. در این مقاله ضمن تبیین مؤلفه‌های اگزیستانسیالیسم و آوردن نمونه اشعاری از شاعران معاصر و تحلیل آنها، رگه‌هایی از اندیشه‌های این مکتب را در اشعار این شاعران مورد بررسی قرار داده ایم. این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی درصدد یافتن پاسخ این سوال است که آیا اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی در شعر شاعران معاصر وجود دارد؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شاعران معاصر، گرچه فیلسوف نیستند و یا صرفاً قصد بیان اندیشه‌های فلسفی را نداشته‌اند اما با توجه به ذهن متفکر و وضعیت اجتماع خود، به سرودن اشعاری پرداخته‌اند که به نوعی در ارتباط با مولفه‌های مکتب اگزیستانسیالیسم است.

**کلید واژه‌ها:** اگزیستانسیالیسم، سارتر، شاعران معاصر

### ۱- مقدمه

#### ۱-۱- بیان مسأله و سوالات تحقیق

یکی از مهم‌ترین مکتب‌های فلسفی و ادبی قرن بیستم که تاثیر بسیاری بر ادبیات (شعر و داستان) گذاشته است، وجودگرایی یا اگزیستانسیالیسم است که با عنوان «فلسفه اصالت وجود»

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

۲- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول) Email: oveysi@lihu.usb.ac.ir

۳- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

مطرح شده و بیشتر با شخصیت «ژان پل سارتر» شناخته شده است. از دیگر فیلسوفان این مکتب در خلق آثار ادبی با محتوای فلسفی، آلبر کامو، مارتین هایدگر و فردریش نیچه هستند. مقاله حاضر در صدد پاسخ گویی به این سوالات است که ۱- اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی در شعر شاعران معاصر وجود دارد؟ ۲- این شاعران چه کسانی هستند؟

### ۲-۱- هدف و ضرورت تحقیق

شاعران معاصر ایران در عرصه شعر نو، اندیشه‌های فیلسوفان اندیشه اصالت وجود بالاخص سارتر را بیان کرده اند که بدون درک مؤلفه‌های فلسفی اگزیستانسیالیستی، دریافت درستی از شعر و شخصیت این شاعران، حاصل نخواهد شد بنابراین هدف این پژوهش، جستجوی تاثیر این گونه اندیشه‌ها در شعر معاصر است که اهمیت خاص خود را دارد.

### ۳-۱- روش تحقیق

روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی است و با استفاده از ابزار و اسناد کتابخانه ای انجام شده است.

### ۴-۱- پیشینه پژوهش

در باب بررسی اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی در شعر فارسی پژوهش‌های متعددی انجام گرفته است که به اختصار به آنها اشاره می‌شود. «نگاه اگزیستانسیالیستی به بخش‌هایی از شاهنامه»، نوشته ابوالقاسم قوام و عباس واعظ زاده (فصل‌نامه تخصصی ادبیات فارسی، نشریه علمی - پژوهشی؛ تابستان ۱۳۸۷، شماره ۱۸). «ریشه‌های اگزیستانسیالیستی در اندیشه حافظ» به قلم احمد گودرزی (مجله چیستا، آبان و آذر ۱۳۸۵، شماره ۲۳۲ و ۲۳۳). «مفهوم آزادی در اندیشه حافظ و مولانا و تطبیق آن با تفکر اگزیستانسیالیسم» توسط پژوهشگران میرجلال الدین کزازی و زهره وفایی فرد (فصلنامه ادبیات تحقیقی، علمی - ترویجی، بهار ۱۳۹۴، شماره ۳۳). «بازتاب دیدگاه‌های وجودی (اگزیستانسیالیسم) بر اشعار و آرا شاملو» به همت عیسی امن‌خانی (کتاب ماه ادبیات، بهمن ۱۳۹۱، شماره ۷۰) و «اندیشه‌های وجودی در سروده‌های شفیعی کدکنی و ادونیس» به نویسندگی اکبر شامیان ساروکلاهی و فاطمه ثمین وحدانی (نشریه ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، سال هفتم، شماره ۱۳) اما در این تحقیق اشعار شاعران معاصر از نظر تاثیرپذیری از اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی مورد بررسی قرار گرفته است.

## ۲ - بحث

## ۲ - ۱ - فلسفه در شعر معاصر

در مطالعه شعر معاصر، با تنوع مضامین و موضوعات اعم از عاشقانه، عارفانه، اجتماعی، سیاسی و حماسه، همچنین به اندیشه هایی از نوع اگزیستانسیالیستی بر می خوریم که بیانگر تفکرات فلسفه خاصی در شعر این دوره است. گرچه شاعر امروزی به معنای واقعی فیلسوف نیست، یعنی به طور تعمّدی در مورد خدا و آفرینش و اختیار و مباحثی ازین قبیل نیندیشیده تا به فلسفه خاصی برسد اما بر حسب ذهن نقّاد و متفکر خویش، درباره هستی و ذات انسان، آغاز و سرانجام او می اندیشد. در ذهن خویش از خداوند درباره راز آفرینش می پرسد و مرگ برای او سؤالی همیشگی می شود. چه بسا از حوادث روزگار برنجد و در صدد مقابله برآید؛ در ذهن وی درباره سرنوشت و اختیار بشری، ابهاماتی به وجود می آید. گاه از مسایل اجتماعی به ستوه می آید و در صدد تغییر نظام سیاسی و ارزش های اجتماعی برمی آید. نسبت به جهان و آنچه در آن است، احساس مسوولیت می کند؛ این گونه و در این شرایط است که تحت تاثیر فلسفه وجود و اصالت وجود قرار می گیرد. از این منظر اگر به شعر شاعرانی نظیر اسماعیل خویی، سیاوش کسرای، شاهرودی و نادر نادرپور بنگریم، نگرش اگزیستانسیالیستی را در شعر آنها می بینیم.» در دهه چهل و پنجاه تفکر اگزیستانسیالیستی در ایران معروف شد؛ کتاب هایی ترجمه شد و احمد فردید در دانشگاه به تدریس این فلسفه پرداخت. (شمیسا، ۱۳۹۶: ۱۹۳). در همین راستا، کتاب هایی از سارتر ترجمه و مقالاتی نوشته شد و شاعران و نویسندگان بسیاری با مفهوم اگزیستانسیالیست آشنا شدند و شاعران، که طبیعتاً از قشر روشنفکر اجتماع بودند؛ علاوه بر اینکه ذهن شان درگیر مسایل مربوط به انسان و جهان، ماهیت و وجود، بوده است، با توجه به مسایل اجتماعی — سیاسی حاکم، از بودن و شدن و اختیار و آزادی، تغییر و تحوّل نیز سخن گفته اند. از همین رو در مجموعه اشعار بسیاری از شاعران متعهد معاصر، شاهد رگه هایی از اندیشه های اگزیستانسیالیستی هستیم که با شناخت این مؤلفه ها، به درک بهتر مفهوم شعر و شناخت بیشتر شخصیت شاعر خواهیم رسید.

## ۲ - ۲ - اگزیستانسیالیسم

در باب ریشه شناسی اگزیستانسیالیسم نظریات گوناگون مطرح شده است اما آنچه بیشتر سازگار و قابل استناد است این است که: « فعل *existo* و *existere*، در زبان لاتین، به معنای "

خروج از "، " ظاهر شدن " و " برآمدن " است. این اصطلاح مترادف با بودن و هستی نیز استعمال می‌شود ولی در اصطلاح، فلسفه اصالت وجود خاص انسانی و پدیدارشناسی ( در تقابل *etro* )، فقط به موجوداتی آگاه از واقعیت خاص گفته می‌شود، که می‌توانند آگاهی خود را از این واقعیت به موجودات آگاه دیگر نیز انتقال دهند و می‌دانند. به عبارت دیگر اگزیستانس به نحوه خاص هستی انسان اطلاق می‌شود و در مقابل ماهیت یا *essence* قرار دارد. ( ناولی، ۱۳۸۶: ۱۷).

اگزیستانسیالیسم یا مکتب اصالت وجود، مکتبی فلسفی است مبنی بر اینکه وجود انسان بر ماهیتش تقدم دارد؛ به عبارت دیگر، انسان پیش از آن‌که شناختی از جهان خود پیدا کند و پیش از آن‌که خود را به دیگران بشناساند، به وجود می‌آید؛ پس آن‌گاه متوجه خود می‌گردد و تعریفی از خود ارائه می‌دهد. تعریفی که قبل از به وجود آمدن و رسیدن به شناخت، امکان ارائه آن نیست. از همین جهت « اگزیستانسیالیسم، وجود مادی انسان را مقدم بر ماهیت و جوهر او می‌شمارد، به گونه‌ای که پس از وجود یافتن جسم و مادیات او، سرنوشت و تقدیرش، توسط خود تعیین می‌گردد. » ( خدایار، ۱۳۶۷: ۵۳ ). « معمولاً از کی یرکگارد ( *kierkegaard* ) به عنوان اولین اگزیستانسیالیسم یاد می‌شود. او یکی از پیشروان مکتب فلسفی در قرن نوزدهم است که به تعبیر سارتر [ این مکتب ] هر انسانی را همان‌گونه که هست در مالکیت خود او قرار می‌دهد او با نسل بعد از خود ( مانند سارتر ) که دنباله‌رو اندیشه‌های اصالت وجود بودند دارای نقاط مشترکی است که می‌توان بر مسأله حق انتخاب، سوژکتیویسم، یأس، تجاهل العارف، ترس آگاهی، انزوا و عدم اعتماد به فلسفه انتزاعی، اشاره کرد. » ( تایچمن، ۱۳۹۰: ۷۵ ). بر اساس همین عقاید مشترک است که سارتر در کتاب "اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر" بیان می‌کند که « اگزیستانسیالیسم به دو دسته تقسیم می‌شود؛ دسته اول: اگزیستانسیالیست‌های مسیحی، که باسپرس و گابریل مارسل را از زمره آنان می‌شمارم. دسته دوم: اگزیستانسیالیست‌های منکر واجب الوجود، یعنی هایدگر و اگزیستانسیالیست‌های فرانسوی و خود من. وجه مشترک این دو گروه تنها این اصل است که همه معتقدند وجود مقدم به ماهیت است. » ( سارتر، ۱۳۸۴: ۲۵ ). و در توجیه مبانی فلسفه خود می‌گوید: « اگزیستانسیالیسم کوششی است برای استخراج کلیه آثار و نتایج مرتب بر وضعی منسجم، بی اتکا به واجب الوجود... اگزیستانسیالیسم، فلسفه‌ای الحادی، بدان مفهوم نیست که همّت خود را سراسر وقف اثبات بطلان واجب الوجود کند؛ بلکه به مفهوم صحیح‌تر، اعلام می‌کند که به فرض واجب الوجود نیز، کار دگرگون نمی‌شود. » ( همان: ۸۰ ). اساس نگاه فلسفی سارتر به انسان این است که انسان را مختار

می داند و بر این اساس به انکار هر گونه نیروی خداگونه که قدرت اختیار انسان را سلب می کند، می رسد. او می گوید: که وجود یا عدم وجود خدا تاثیری در اصالت بشر ندارد. سارتر به وضوح به نفی خدا نمی پردازد بلکه معتقد است که خدا انسان را به حال خود رها کرده است. انسان وقتی مختار باشد باید مسولیت هر انتخابش را بپذیرد. با توجه به آنچه بیان شد، اگزیستانسیالیسم دارای دو گرایش است، یکی اگزیستانسیالیسم الحادی که از تفکرات نیچه شروع می شود؛ که توجه خاصی به انسان و آزادی بشر دارد و دیگری اگزیستانسیالیسم غیرالحادی که از آن به اگزیستانسیالیسم دینی یاد می شود و کی‌یرکگارد، پرچم دار این گرایش است. الحاد در فلسفه اگزیستانسیالیسم صرفاً برای انکار خداوند و واجب الوجود نیست؛ بلکه فیلسوفان این مکتب بر این عقیده اند که با فرض وجود واجب الوجود تغییری در سرنوشت انسان حاصل نخواهد شد و اثبات واجب الوجود یا غیر آن در این نوع نگرش فلسفی امر مهمی نیست. از نظر این فیلسوفان انسان باید خود را بشناسد و هستی را دریابد و فاصله ای بین او و هستی نباشد. در شاخه دیگر این نوع تفکر فلسفی غیر الحادی، چون انسان با دلهره و اضطراب زندگی می کند در نهایت به خدا متوسل می شود و به نوعی با تقدیر (جبر) هم سو می گردد. « از نظر سارتر انسان چیزی است که اراده می کند و در ذهن خود می پرورد اما ذهنیات صرف حساب نیست و عمل مهم است، من آزادم و انتخاب می کنم و با انتخابم با دیگران نسبت می یابم. مسؤلیت جای فعل عبث را می گیرد و انسان مسؤل است.» (شمیسا، ۱۳۹۶: ۱۸۵). بسیاری از این نوع تفکر را در شعر شاعران معاصر بالاخص شاعران اجتماعی و مبارز و نیز شاعران از نوع ادبیات ملتزم مانند اسماعیل خویی، اسماعیل شاهرودی، سیاوش کسرای و دیگر شاعران پیش رو مانند حمید مصدق و نادر نادرپور و نصرت رحمانی می بینیم. آنچه که در این مقاله مورد بررسی قرار می گیرد، نگرش شاعران ملتزم و متعهد اجتماعی از قبیل اسماعیل شاهرودی، اسماعیل خویی، سیاوش کسرای، نصرت رحمانی، حمید مصدق و نادر نادرپور به انسان است که رگه هایی از این نوع اندیشه فلسفی در شعر آنها قابل مشاهده است و هر دو نوع دیدگاه، الحادی و غیر الحادی را در بر می گیرد.

### ۳-۲- مؤلفه های اگزیستانسیالیست در شعر معاصر

همان طور که پیش تر اشاره شد، اگزیستانسیالیست ها به دو دسته الحادی و غیر الحادی تقسیم شده اند، هر دو گروه گرایش های مشترک دارند ولی اختلاف آنها بر سر موضوع « وجود واجب الوجود » و « گرایش به مذهب و مقدسات » است که دسته الحادی هر گونه باور دینی و متافیزیکی

را رد می‌کند. از نظر این فیلسوفان، وجود مقدم بر ذات است و انسان پیش از هر چیزی وجود دارد و می‌بایست خودش مسوولیت زندگی اش را بر دوش بکشد. دسته غیرالحادی، نیز انسان را موجودی معرفی می‌کند که بدون واسطه و روشن و آگاه است و با آن شدت که سارتر بیان می‌کند، انسان بی‌پناه است و صرفاً اختیار بر او حکمفرماست، نیست؛ در نوع نگرش غیر الحادی با توجه به اندیشه کی‌یرکگارد، انسان به خدا توسل می‌جوید و حتی بسیاری از فیلسوفان بعد از کی‌یرکگارد با اندیشه او موافق بوده اند گرچه حتی دین‌دار نبوده‌اند. از این رو در این مقاله با توجه به هر دو نوع نگرش و بر اساس رویکرد فلسفی و ادبی به شعر شاعران معاصر پرداخته می‌شود.

#### ۴-۲- اندیشه‌ی وجودی

از نظر اگزیستانسیالیست‌ها جهان بدون وجود ما محسوس و موثر نیست، این ما هستیم که به دنیای واقعی جان می‌بخشیم. در عالم هستی، اصل وجود ماست؛ تعیین سرنوشت برعهده ماست. در نظر فیلسوفان این نوع فلسفه، وجود آدمی دارای ارزش خاصی است و آن را بر ماهیت آدمی ترجیح می‌دهند. کرنستن که آرا و اندیشه‌های اگزیستانسیالیسم را نقد و تشریح می‌کند، در تبیین نظر سارتر بیان می‌دارد: «اگر انسان در نظر اصالت وجودیان قابل تعریف نیست، بدین سبب است که در بدو امر هیچ است و هیچ خواهد ماند تا اینکه بعدها خود را بسازد و آن‌گاه همان خواهد بود که خود ساخته است... انسان چیزی نیست جز همان که خود از خویش ساخته است و این نخستین اصل اصالت وجود است.» (کرنستن، ۱۳۵۴: ۷۵). شاعران معاصر نیز بر حسب اندیشه‌های وجودی بسیار سخن گفته و به نوعی از وجود خویش، از بودن سخن گفته‌اند. اسماعیل خویی که بیش از دیگران اندیشه‌های فلسفی داشته و «فلسفه خوانده است» (یا حقی، ۱۳۸۸: ۱۴۰) و بیشتر م‌سایل وجودی را به چالش کشیده است؛ در این باره اشعار قابل تأملی دارد. آن‌جا که خود را مالک دنیا می‌داند:

فاش می‌گویم: / من برآنستم / که جهان را گر خداوندی ست، / من خداوند جهانستم / هر کجا جایی است جای من؛ / هر چه در هر جا برای من ... (خویی، ۱۳۵۰، ۱۰۴) و در جای دیگر که از وجود (هویت) خود می‌گوید:

مگر کی‌ام من؟ / گرفتم که در این گلخن حقارت / که خشک و تر در آن با یکدیگر می‌سوزند / بزرگوارتر از من کس نیست / مگر کی‌ام من؟ (خویی، ۱۳۵۱: ۶۱)

و تا آن جا که خود را صاحب اختیار دانسته و با آزادی که دارد، شخصیت خود را شکل می دهد که به نوع نگرش اگزیستانس مذهبی بر می گردد تا به ایده الحادی:

به خدا مانم / خودپرستم من. / او / می زند بر هرچه مهر بودن خود را / تا نپندارد کسی کان جاودان پنهان تنها نیست / من / می سراپم تا عیان باشد که هستم من (خویی، ۱۳۵۰: ۵۵).

انسانی که به وجود خویش پی برده، محدود به همین ظاهر و تن نمی گردد؛ از همین جهت است که « در ادبیات اگزیستانسیالیستی انسان همچون موجوی ابدی و ماوراء الطبیعی جلوه گر می شود که از دایره تاثیرات زمان و مکان و محیط اجتماعی بیرونست.» (میترا، ۱۳۵۳: ۱۴۳).

سیاوش کسرائی از همین دریچه به وجود خویش می نگرد و به نوع نگرش اگزیستانس غیرالحادی همچون اسماعیل خویی نزدیک است که خود زمان و مکان را می سازد اما در سیطره خداوند است:

من شعله نیستم / دود نیستم / من کوره نیستم / من رود نیستم / محدود نیستم / محدود نیستم  
به همین نقشه تنم / بیرون ز تخته بند تنم باز، این منم / تا دوردست، تا همه، تا تو / ای آفرین ستاره  
بیرون ز کهکشان / آری منم زمان / آری منم مکان / نامم بلند در همه محدوده خدا / مرزم کشیده  
تا پس دیوار این جهان (کسرائی، ۱۳۹۱: ۶۵۲)

## ۵-۲- اختیار و انتخاب

در نظر اگزیستانسیالیست بشر در تعیین سرنوشت خود آزاد و تعیین کننده است. از سان موجودی آزاد و آگاه و منشا اعمال خویش است. از همین رو « اظهار نظر معروف سارتر که " وجود قبل از جوهره پدید می آید " به این معنی است که بشر آزاد است تا خود شخصیت خویش را بسازد. بشر مثل یک درخت نیست. زیرا ویژگی های درخت را می توان بر اساس خاستگاه و نحوه رشد آن توضیح داد، اما درخت نمی تواند برای خود تصمیم بگیرد.» (تایچمن، ۱۳۹۰: ۱۷۹).

در شعر معاصر با توجه به اجتماعی بودن بیشتر شاعران، از آزادی و تعیین سرنوشت بسیار سخن به میان آمده و هر شاعری به نوعی نسبت به اختیار و انتخاب مسیر و راه واکنش نشان داده است. چنان که خویی گوید:

تاریخ دیگری ست / که با ما / آغاز می شود... / تاریخ دیگری را می سازیم. / باور کنید مردم! /  
باور کنید (خویی، ۱۳۴۹: ۶۴)

اسماعیل شاهرودی که شاعری سیاسی و اجتماعی است و « با پیشرفت و لیاقتی که در شعر

سیا سی از خود نشان داد، عنوان " فرزند حزب " و " شاعرخلق " را به خود اختصاص داد.» ( یاحقی، ۱۳۸۸: ۸۷ )، در براندازی ظلم و ستم و طاغوت و کفر، می‌سراید:

سر بت را که شکست؟ / ما شکستیم سر بت را / ما / پای اسبش که برید؟ ما بریدیم بدین داس که داریم به دست. ( شاهرودی، ۱۳۹۰: ۳۹۷ )

حمید مصدق نیز از این هیاهوی آزادی و انتخاب دوری نمی‌گزیند، خود و هموعانش را به تحرک و پویایی در عرصه مسایل اجتماعی - سیاسی وا داشته و به برخاستن دعوت می‌کند:

از کجا که من و تو / شور یکپارچگی را در شرق / باز برپا نکنیم / از کجا که من و تو / مشت رسوایان را و نکنیم / من اگر برخیزم / تو اگر برخیزی / همه برمی‌خیزند / من اگر بنشینم / تو اگر بنشینی / چه کسی برخیزد. ( مصدق، ۱۳۸۹: ۸۵ )

اوج اندیشه آگزیستانسیالیستی را که از آغاز و انتخاب شروع شده و از بودن و شدن سخن می‌گوید باید در شعر نادرپور جستجو کنیم؛ آن‌جا که از اختیار و تغییر سرنوشت می‌گوید و با تعهد نسبت به اجتماع همراه می‌گردد. شاعر مهم‌ترین نماد آزادی و اختیار یعنی دست را مد نظر دارد و چه زیبا می‌سراید:

روزی اگر فرمان مرگ آید که ای مرد / از این همه عضوی که اکنون در تن توست / یک عضو را بگزین و باقی را رها کن: / می‌پرسم از تو: / از بین اعضایی که داری / آیا کدامین عضو را بر می‌گزینی / آیا کدامین را به خدمت می‌گماری؟ از بین مغز و قلب و گوش و دیده و دست / آیا به دنبال کدامینت نظر هست؟... ( نادرپور، ۱۳۸۲: ۳۸۷ )

در ادامه از اختیار سخن رانده و گزینشی منطقی دارد:

اما اگر از من بپرسی / من دست را بر می‌گزینم / دستی که از هرگونه بند آزاد باشد / دستی که انگشتانش از پولاد باشد. / دستی که گاهی سخت بفشارد گلو را / دستی که با خون پاس دارد آبرو را / دستی که آتش در سیاهی بفروزد / دستی که پیش زورگویان مشت گردد. ( نادرپور، ۱۳۸۲: ۳۸۸ ) و در ادامه از انتخاب خود و آزادی خود و تعهد خود نسبت به جامعه می‌گوید:

آری اگر از من بپرسی / من مشت را بر می‌گزینم / مشت که لب‌ها را به دندان‌ها بدوزد / مشت که همچو پتک آهنگر بکوبد / سندان سرد آسمان را / مشت که در هم بشکند با ضربه خویش / آینه جادوگران را ( نادرپور، ۱۳۸۲: ۳۸۹ )



سیاوش کسرائی نیز از صدا و عملکرد " دست‌ها " غافل نمی‌ماند؛ دست‌هایی که نمایانگر انتخاب و عمل انسان‌هایی است که تاریخ و سرنوشت خود را رقم زدند:

به دست‌ها می‌اندیشم / دست‌هایی که بسیار نوشته / دست‌هایی که روزنامه تا زدند / دست‌هایی که روزنامه فروختند / دست‌هایی که اعلامیه چسباندند / دست‌هایی که صندوق‌های اعانه دور گرداندند / دست‌هایی که زنجیره حمایتی گرداگرد جمع، ساختند / دست‌هایی که صلا زدند، بوسه فرستادند / دست‌هایی که کف زدند / دست‌هایی که پول‌های خرد را شمردند و تحویل دادند / دست‌هایی که رأی به صندوق انداختند / دست‌هایی که دست‌ها را فشرده / آری در پایان به دست‌ها می‌اندیشم / در نخستین پایان ( کسرائی، ۱۳۹۱: ۵۶۷ )

#### ۶-۲- دلهره و اضطراب ( ترس آگاهی )

از ملزومات مؤلفه‌های اگزیستانسیالیسم، " دلهره و اضطراب " است؛ اضطرابی که از جایگاه و سرنوشت بشر در این عالم ناشناخته و به اصطلاح واهی نشات گرفته است. از آنجایی که انسان پیوسته در موضع انتخاب قرار گرفته و با آینده‌ای نامعلوم مواجه است بر اضطراب او افزوده می‌گردد. این " ترس آگاهی " در موضع انتخاب ناشی از نوع عمل آدمی و نتیجه عمل و از سوی دیگر به دلیل آزادی و اختیار و اندیشیدن در باب نتیجه انتخاب است. « اگزیستانسیالیست که در ابتدا خود را آزاد آزاد می‌پنداشت، سرانجام خویشتن را با زندگی دشوار و فاجعه آمیز و هول انگیزی روبرو می‌بیند. زندگی در چشم او به پرتگاهی موحش و ظلماتی تبدیل می‌گردد که انسان از گردنه‌های خطرناک آن به تنهایی پیش می‌رود. » ( میترا، ۱۳۵۳: ۱۴۲ ). چنان‌که سارتر نیز گوید: « دلهره صرفاً دنیوی، برخاسته از مسؤولیتی است که انسان در مواجهه با خود، با آن روبرو می‌گردد و به انتخاب و عمل وادار می‌شود؛ دلهره‌ای که منشأ آن نیز در رویارویی با انتخاب و عمل می‌باشد. » ( سارتر، ۱۳۸۴: ۳۲ ). در شعر معاصر، شاهد بیان غم و رنج و دردی هستیم، که بیشتر از بُعد عاطفی متبلور شده است؛ آنچه مهم و قابل بررسی است، نوع دلهره‌ای است که به دلیل شرایط اجتماعی و حاصل انتخاب و رویارویی با حوادث و مشکلاتی است که شاعر را به ستوه آورده است و سبب شده است تا شاعر به بیان وحشت و تنهایی خویش بپردازد:

من باد نیستم / اما همیشه تشنه فریاد بوده ام / دیوار نیستم / اما اسیر پنجه بیداد بوده‌ام / نقشی درون آینه سرد نیستم / زیرا هر آنچه هستم، بی‌درد نیستم ( نادرپور، ۱۳۸۲: ۳۰۵ )

شاهرودی، که شاعری اجتماعی و در فکر آرمان‌ها و آرزوها و به نوعی اهداف و انتخاب هاست؛ به خوبی از اضطراب در اشعارش سخن می‌راند:

تنها / تنها / تنها من مانده‌ام. / و چله نشینی یأس‌ها و شکست‌ها / تنها / تنها / تنها ! / خرابه این تنهایی را / اما به خوابم گزارد / و چون ابر و هوا آزاد خواهم شد / و خواهم پیمود / تنگه وحشت زایی را (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۳۰)

مصدق نیز از اندوه و رنج‌ها به ستوه آمده و از رویارویی که می‌بایست با حوادث روزگار در راستای انتخاب مسیر خوب در زندگی داشته باشد؛ دچار دلهره و اضطراب است:

شب با تمام وحشت خود به خواب رفته است / و در تمام این شب تاریک / تاریک، چون تفاهم من با تو ! / انسان، / افسانه مکرر اندوه و رنج را / تکرار می‌کند (مصدق، ۱۳۸۹: ۱۸۲)

هرچند / دیو زانوان من اکنون / سدّی‌ست در پیش حادثه، اما / این سوی زانوان من از اشک چشم‌ها / سیلی ست سهمناک / این لحظه‌های ملال آور / ترجیع‌بند یک نفس اضطراب‌هاست (همان: ۲۴۹)

کسرایی نیز از نتیجه انتخاب و چشم‌به‌راهی، از امید و ناامیدی، از ماحصل تلاش‌ها با اضطراب سخن می‌گوید:

در من مردی است نا امید / در من مردی است با امید / که حاصل جدال خستگی ناپذیرشان / خونی است که گاه گاه / زیر چشمانتان جاریست / و جانم در اضطراب پریز می‌زند / تا بدانم کدام یک / پیروزمندانه / بر سینه دیگری خواهد نشست (کسرایی، ۱۳۹۱: ۳۴۵)

## ۷-۲-آزادی

توجه به آزادی از مهمترین بن‌مایه مکتب اگزیستانسیالیسم به شمار می‌آید، چنان‌که فلین از قول سارتر گوید: «ما محکوم به آزادی هستیم.» (فلین، ۱۳۹۱: ۱۱۲). همچنین «این اظهارنظر معروف سارتر، که "وجود قبل از جوهره پدید می‌آید" به این معنی است که بشر آزاد است تا خود شخصیت خویش را بسازد.» (تایچمن، ۱۳۹۰: ۱۷۹). مقوله آزادی به دو صورت در اگزیستانسیالیسم مطرح است؛ هم از بُعد اختیار و آزاد بودن فرد در انتخاب عمل، هم تلاش برای آزادی که به نوعی آزادی اجتماعی تلقی می‌گردد و به تعبیری مقوله سیاسی - اجتماعی نیز به حساب می‌آید. که از این منظر «به قول سارتر، انسان با فعالیت‌های فردی نیز میزان تعهد خود را نسبت به خویشتن و تمام بشریت

نشان می‌دهد، آنچه مهم است، توجه انسان به مسؤولیت‌های خود، در برابر تمام انسان‌ها، حتی در مورد رفتارهای خصوصی می‌باشد.» (نوالی، ۱۳۸۶: ۲۱۷)

درباره آزادی فردی که بیشتر در برگیرنده اختیار شخصی است پیش‌تر اشاره شد. در این بخش که بیشتر هدف از آزادی، آزادی اجتماعی است؛ به بیان اندیشه های شاعران معاصر می‌پردازیم و چون شاعران اجتماعی نگرش ما در حسرت آزادی بودند، به ستایش از آزادی پرداخته اند: ای واژه خجسته آزادی / با این همه خطا / با این همه شکست که ما راست / آیا به عمر من تو توگد خواهی یافت؟ / خواهی شکفت ای گل پنهان / خواهی نشست آیا روزی به شعر من؟ (کسرای، ۱۳۹۱: ۳۷۶)

شاهرودی، از حسرت خویش در فراق آزادی می‌گوید: در دنیا اگر صدایی بماند / اگر سرودی بماند / اگر همه‌ای بماند / صدای انسان / سرود انسان، / در این کلام است / عشق من (ای رهایی پرواز قفس!) / آزادی، ای طلوع مقدّس! (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۲۳۳)

اما آنچه مهم است، تلاش برای حصول آزادی است که بدون تلاش و کوشش هرگز محقق نخواهد شد. شاعران متعهد ما که مسیر خود را انتخاب کرده‌اند؛ در راه آزادی جانانه و ثابت قدم ایستاده‌اند: گلوله‌ها را / با قلب‌هامان هدف بودیم / و زندان‌ها را از جوانی انباشتیم / سرود و سپیده را گلگون کردیم / و راه آزادی را / سخت جانانه به سینه پیمودیم (کسرای، ۱۳۹۱: ۶۰۰)

نادر پور نیز، در شعر معروف خود به مقوله آزادی اشاره کرده و تمام تلاش خود را با اختیار و آزادی فردی، برای آزادی جمعی که در واقع نشان از تعهد شاعر به مردم و اجتماع است، نشان می‌دهد: روزی اگر فرمان مرگ آید که ای مرد! / از این همه عضوی که آنها در تن توست / یک عضو را بگزین و باقی را رها کن... / اگر از من بپرسی / من دست را بر می‌گزینم / دستی که از هرگونه بند آزاد باشد / دستی که انگشتانش از فولاد باشد / دستی که گاهی سخت بفشارد گلو را / دستی که با خون پاس دارد آبرو را (نادرپور، ۱۳۸۲: ۳۸۸ - ۳۸۷)

#### ۸-۲- تعهد و مسؤولیت اجتماعی

به گمان اگزیستانسیالیست‌ها، انسانی که ماهیتش بر وجود مقدم است؛ آزادی و اختیار دارد، پس لازم است مسؤولیت نیز داشته باشد. البته تعهد و مسؤولیت اگزیستانسیالیسم، بیشتر فردی

است یعنی هر شخص خود مسؤولیت امور خود را بر عهده دارد. « از نظر سارتر، ذهن نمی‌تواند صاحب آرزوهای پنهان باشد. زیرا ذهن هر انسانی به‌طور غیر مستقیم نسبت به خودش آگاهی دارد. پس باید کنترل آگاهانه‌ای بر روی فعالیت‌هایی داشته باشد که هویت او را می‌سازند. به خاطر همین تئوری هستی‌شناسانه است که ما نمی‌توانیم از مسؤولیت‌های اخلاقی با استناد به جبرگرایی روانشناختی طفره رویم.» (تایچمن، ۱۳۹۰: ۱۷۸)

شاعران مورد نظر ما امثال اسماعیل شاهرودی و اسماعیل خوبی و سیاوش کسرایی که شاعرانی اجتماع‌گرا هستند و با توجه به اینکه انسان یک موجود اجتماعی است و در بین انسان‌ها زندگی می‌کند و به نوعی مسؤولیت اجتماعی او با مسؤولیت فردی گره خورده شاعرانی متعهد به اجتماع هستند پس بی‌جهت نیست که « اگزستانسیالیسم نوعی شعور اجتماعی ایجاد می‌کند و همراه آن اعتقادی به‌وجود می‌آورد مبنی بر اینکه هنرهای زیبا و دست کم ادبیات، باید از لحاظ سیاسی و اجتماعی متعهد باشد.» (فلین، ۱۳۹۱: ۲۹). شاعران معاصر، از جمله اسماعیل شاهرودی و اسماعیل خوبی، که از نوع شاعران متعهد و ملتزم به شمار می‌آیند؛ از نوع تعهد به اجتماع و مسؤولیت نسبت به خویش و دیگران، واکنش نشان داده‌اند:

آنان که خفته‌اند و غمی‌شان نیست / از رنج بیمار انسان‌ها / طرفی به سود خویش نمی‌بندد /  
فردا تلاش بی‌ثمر آن‌ها (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۱۸)

اسماعیل خوبی در قطعه‌ای زیبا که در قالب داستان کوتاهی سروده است؛ دو سگ در حال نگهداری از گله، از فرط حسادت بر خواب ناز چوپان، که با آرامش خوابیده است؛ از وظیفه خود دلسرد شده و از اینکه آن‌ها باید گله را نگهداری کنند و با خطرها و گرگ‌ها مقابله کنند، کوتاهی می‌کنند و گرگ گله را می‌درد و می‌خورد. این تمثیل در واقع نمادی از جامعه است که وفاداران و متعهدان به جامعه، از وظیفه خویش کوتاهی نکنند تا گرگ صفتان درنده‌خو، اجتماع را غارت نکنند و موجب سلب آرامش مردم نگردند. شاعر در صدد هشدار و تذکری درباره مسؤولیت پذیری و متعهدی بودن به جامعه است و بیان می‌دارد:

یکی از سگ‌ها گفت: / « که چه آخر؟ / « چه عبث مشغله‌ای؟ » / چه ثمر با خود چه زبانی ما را / « گله‌ای باشد یا نباشد گله‌ای؟ ... / که چه آخر؟ / چه عبث مشغله‌ای؟ / کینه‌توز ما هر گرسنه گرگ / سینه سوز ما بیم شیخون هر دم: / وین شبانان بی‌غم / خطر از ما، وحشت از ما / راحت آنان را، امن از گله‌شان... / دیگر امشب و لشان! (خویی، ۱۳۵۷: ۶۴)

شعر نادر پور که نسبت به تعهد اجتماعی و دعوت هموعان به مسؤولیت اجتماعی، با رقت و نازک خیالی بیشتری همراه است. بی تعهدی نسبت به اجتماع انسانی را رد کرده و از انسان‌های بی تفاوت گلایه کرده و غیر مستقیم آن‌ها را ملزم به تعهد اجتماعی و انسان دوستی می‌کند:

شما ای امیران، شما ای بزرگان / شما ای همه سرنشینان والا / شما ای همه کاخ‌داران بی‌غم /  
 شما ای همه جنگجویان دانا / چه نازید بر داستان‌های تاریخ / چه نالید بر زورمندان فردا / بمیرید،  
 زیرا به مردن سزایید / بمیرید، زیرا که آفت شما یید ( نادرپور، ۱۳۸۲: ۱۳۷ )

کسرایی تعهد اجتماعی انسان را یکی از موضوعات مهم انسان می‌داند و تاکید می‌کند که انسان نباید قصاب کودکان زرد و سیاه باشد: ای انسان! / تو را شایسته چنان است که / پرستار زیست نوری / در سیاره‌های آسمان باشی / نه قصاب کودکان سیاه و زرد / در قلب گرم زمین ... ( کسرایی، ۱۳۹۱: ۳۳۸ )

#### ۹-۲- زمان وجودی

بحث زمان و ارتباط آن با هستی یکی از مباحث مهم فلسفی است؛ حقیقت زمان و رابطه آن با هستی و انسان پر سس‌های مطرح در تاریخ تفکرات فلسفی بوده است. در نگاه هایدگر، از فیلسوفان برجسته اگزیستانس، زمان در وجود انسانی قابل فهم است؛ همچنین از زمان به عنوان ابعاد وجودی حضور، سخن به میان می‌آید نه به عنوان قطعات فرضی زمان که از آن به نام گذشته، حال و آینده یاد می‌کنیم. یکی از مهم‌ترین شاخص‌های اگزیستانسیالیسم مساله " زمان " است، که فیلسوفان توجه زیادی به آن داشته اند. طبیعی است که اندیشیدن در باب عمر، مرگ و سرنوشت، انسان را به تفکر در باب زمان وا می‌دارد. از این رو « زمان یکی از جنبه های وجود انسان است، البته صرف زمانمند بودن، انسان را انسان نمی‌کند ... بلکه این اندیشیدن به زمان است که او را زمانمند می‌کند.» ( فرجی، ۱۳۸۹: ۷۲ ). اسماعیل خوبی از جمله شاعرانی است که به مقوله زمان توجه زیادی داشته است و در مجموعه اشعارش به مساله زمان پرداخته است. در شعری با عنوان " لحظه‌های تلخ‌تر از خیام " می‌سراید:

یک دریا بودن و نمودن بودیم      صد موج تپیدن و سرودن بودیم  
 چون باد زمان گذشت، دیدیم چو باد      سیری ز نبوده تا نبودن بودیم

( خوبی، ۱۳۵۱: ۸۳ )

شاعر، هم و غم خود را در جستن زمان حال می‌داند. آگاهی را در حال جسته و از امیدهای نامعلوم آینده و فردا دل می‌برد: خیره گمراهان! / داستان باغ فردا با شکفته زنبقش: خورشیدتان باور! / قصه‌هاتان افیون سازش با شب بی‌رحم مرگ آور / دست بردارید: / دست از افسانه رنگین « فردا هست » بردارید. (خویی، ۱۳۵۰: ۴۷)

در میان شاعران معاصر، نادرپور که نوعی واهمه از گذران زمان داشته و ترس از پایان زمان زندگی آدمی یعنی مرگ، دارد. دل‌نگرانی خود را چنین بیان می‌دارد: مرگ است، مرگ تیره جانسوز است / این زندگی که می‌گذرد آرام / این شام‌ها که می‌کشدم تا صبح / وین بام‌ها که می‌کشدم تا شام (نادرپور، ۱۳۸۲: ۱۱۶)

طبیعتاً چنین دل‌نگرانی انسان را به تکاپو واداشته و به آگاهی می‌رساند؛ یا به نوعی تعهد و رسالت انسانی و بشر دوستی: نه! / این زمانه بی‌گمان نمی‌داند / می‌دانم؛ / و مرگ پیش‌رس از من انسانی دیگر / - انسانی برتر - / خواهد آفرید / و سنگ نیز گواهی خواهد داد / که دوست داشتن / در سرشت انسان است / و سرنوشت انسان است (خویی، ۱۳۵۱: ۶۳)

#### ۱۰-۲-مرگ اندیشی

از مشغله‌های اساسی متفکران اگزیستانسیالیست مساله مرگ است که مکرراً در آثار خود از آن سخن گفته‌اند. اندیش‌پیدن به مرگ به عنوان آخرین مقصد زندگی بشری است که اگزیستانسیالیست‌ها را به اندیشه و تفکر در باب مرگ که نوعی ترس را به همراه دارد و می‌دارد. اندیشه و تفکری که به پوچی و بیهودگی منجر می‌گردد. چنان‌که بابایی از قول سارتر در باب مرگ چنین می‌گوید: «مرگ چیست؟ مرگ، نابودی کلی من است. مرگ به همان اندازه تولد بیهوده است، لحظه‌نهایی و زندگی اصلی من نیست. مرگ چیزی جز خشک شدن و نابود شدن وجود ما نیست. مرگ فقط شاهد دیگری بر بیهودگی وجود انسانی است.» (بابایی، ۱۳۸۶: ۶۶۸).

مرگ اندیشی و پایان زندگی یکی از مهمترین موضوعاتی است که ذهن بشر را از قدیم الایام به خود مشغول کرده است به طوری که کمتر شاعری در زبان فارسی را می‌شناسیم که به موضوع مرگ و فرجام زندگی بشر نپرداخته باشد. شاعران معاصر نیز پیوسته مرگ اندیش بوده اند، به طوری که ما کمتر شاعری را می‌شناسیم که از مرگ سخن نگفته باشد. طبیعتاً سخن از مرگ همراه با ترس و اندیشه است که شاعر بر حسب ذهنیتی که از پایان کار آدمی داشته، درباره

مرگ شعر سروده است که اگر در عمق معنای سروده‌ها بنگریم به پوچی شاعر پی برده و به تفکرات آن‌ها در مورد مرگ و زندگی پی می‌بریم:

مرگ است، مرگ تیره و جانسوز است / این زندگی می‌گذرد آرام / این شام‌ها که می‌کشدم تا صبح / وین بام‌ها که می‌کشدم تا شام (نادرپور، ۱۳۸۲: ۱۱۶)

در حیرتم که چیست سرانجامم      زیرا از آنچه هست، حذر دارم  
زین مرگ جاودانه گریزانم      در دل، امید مرگ دگر دارم  
(همان: ۱۱۸)

اسماعیل خوبی که اندیشه‌های فلسفی‌اش بر دیگران فزونی دارد در باب مرگ و تأمل در باب آن که به نوعی حیرت و سرگشتگی [نه پوچی] رسیده می‌گوید:

ای دگر فردا / که گمی و دور ... / ای دگر فردا / گر شکسته باشد آینه‌ام / تو به دیار که می‌آیی / به هراس و حیرت آلوده / مشکلی دارم: / مرگ! / ای یقین ناباور (خوبی، ۱۳۴۹: ۱۰۱)  
در انفجار جهان ایستاده‌ام / و هاله‌وارم بر سر نزدیک‌تر می‌آید. / و آسمانم می‌گشاید و می‌افزاید.  
/ و برگ نیست که می‌ریزد: / مرگ است / که می‌ریزد (خوبی، ۱۳۵۷: ۲۶۲)

سیاوش کسرایی در منظومه آرش کمان‌گیر، از مرگ و هراسیدن از آن، از زبان آرش گوید: منم آرش، / چنین آغاز کرد آن مرد با دشمن / منم آرش، سپاهی مردی آزاده ... / ز پیشم مرگ، / نقابی سهمگین بر چهره، می‌آید / به هر گام هراس افکن / مرا با دیده خونبار می‌پاید / به بال کرکسان گرد سرم پرواز می‌گیرد / به راهم می‌نشیند، راه می‌بندد ... / دلم از مرگ بیزار است / که اهرمن خو، آدمی خوار است (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۱)

در جای دیگر که شاعر ترس خود را از مرگ اظهار کرده و به عمق اندیشه خود از مرگ می‌پردازد:

سنجیدم راه رستگاری مرگ است      چون کامی نیست، کامگاری مرگ است  
گر هست حقیقتی در این دار دروغ      باری، مرگ است، آری، آری، مرگ است  
(خوبی، ۱۳۵۱: ۸۴)

ای ملامت بس کن / که همه بر بادیم / مرگ خواهد آمد / پس از آن آزادیم (رحمانی، ۱۳۸۹: ۳۸۰)

## ۱۱-۲- هیچی و پوچی

یکی از مفاهیم اصلی اگزیستانسیالیسم اصل گزافه و عاری از معنا بودن جهان است. این مفهوم در سر تا سر آثار وجودگرایانه گسترده شده است. «مکتب وجودگرایی به این سخن روی آورده است که هیچ دلیلی برای برای بودن جهان وجود ندارد و جهان چون هست وجود دارد و به گزافه به وجود آمده است. از دید این متفکران جهان یکسره بی معنی و گزاف است. البته بی معنی و گزاف برای کسی است که در طلب معنی است زیرا انسان بعد از سالها زیستن بر روی زمین هنوز نتوانسته است خود را بیابد و هنوز با آن دست به گریبان است و از طرف دیگر جنگ انسان ها با یکدیگر و ویران شدن مفهوم انسانیت بیش از پیش به این بی معنایی دامن می زند تا باعث شود که انسان خود و جهان را چون موجودی که وجودش به گزافه است بیابد. (رجبی، ۱۳۹۷: ۷۵) اگزیستانسیالیست و پوچ‌گرایی رابطه تنگاتنگی با هم داشته به طوری که این مکتب فلسفی در صدد برآمدن با پوچی و هیچی است. اما آنچه که حایز اهمیت است این که « که آزادی اگزیستانسیالیستی سرانجام به یأس و دلزدگی و عدم آزادی منتهی می‌گردد. از آنجا که تحصیل آزادی فردی و مجرد و معنوی امری محال است، اگزیستانسیالیست که آزادی و خوش‌بینی را سر منزل خویش قرار داده، در پایان سفر خود را سرگشته‌ی اسارت و نومیدی می‌یابد.» (میترا، ۱۳۵۳: ۱۴۳) به طوری که در آثار فیلسوفان و نویسندگان این مکتب، از جمله کامو، در مان‌های "بیگانه" و "اسطوره سیزیف" قابل ملاحظه است.

متفکر اگزیستانس که به مقدم بودن وجود بر ماهیت و آزادی و اختیار اعتقاد دارد، پیوسته از ساختن و شدن سخن می‌گوید این در حالی است که واجب الوجود را کنار زده و خود در حالت خلأ وجودی محض قرار دارد. در این مقال در صدد آن نیستیم که شاعران مورد نظر معاصر را به هیچی و پوچی محکوم کنیم، اما آنچه قابل تأمل است این است، انسان معاصر که در اجتماع زندگی می‌کند و خود از آزادی و اصلاح اجتماع سخن می‌گوید و در صدد ساختن تاریخ و تغییر سرنوشت خود و جهان است اگر هم‌نوعانش او را یاری نکنند، ایده و آرمانش محقق نمی‌شود و منجر به شکست شود پس نوعی سرخوردگی و بی‌انگیزگی بر وی چیره خواهد شد که انگیزه‌ای جهت تداوم حیات نداشته و به پوچی می‌گراید. نادرپور، به یأس و ناامیدی خود و دلزدگی از حیات و بی‌انگیزگی، صریحاً اشاره می‌کند:



مادر! گناه زندگیم را به من ببخش / زیرا اگر گناه این بود، از تو بود  
هرگز نخواستم که تو را سرزنش کنم / اما تو را به راستی از زانم چه سود  
( نادرپور، ۱۳۸۲: ۱۸۷ )

از آغاز آنچه کردم بی‌ثمر بود / همه سودم در این سودا ضرر بود  
چه حاصل بردم از این بازی بخت / که انجامش ز آغازش بدتر بود  
( همان : ۴۳۶ ).

گاه نیز شاعر متفکر، درباره‌ی راز آفرینش می‌اندیشد و خلقت و نتیجه خلقتش وی را دچار سردرگمی و در نهایت پوچی و بی‌هدفی می‌کند: آه، هیهات که در این برهوت / و اندر این سوخته دشت فرتوت / برگی و باری نیست / چه توان سوز کویری که در آن از کران تا به کران / حتی / دیاری نیست ( مصدق، ۱۳۸۱: ۴۸۷ )

چون خامه باد روی دریا به شتاب / نقش از پی نقش می‌زنم بر سر آب / هستم، اما چگونه؟  
چون موج و حباب / هستم، اما چگونه؟ چون خواب و سراب ( خوبی، ۱۳۵۱: ۸۲ )  
برخی شاعران نیز، از آغاز و انجام جهان و قرار گرفتن در بن‌بست که ناشی از به سر منزل مقصود نرسیدن است، به ستوه آمده‌اند و گفته‌اند: بر آستان دنائت سای پیشانی / به من نگاه مکن / وگرنه این تو و آغاز بی‌سرانجامی / حریق باد مرا سوخت / سوخت / آیم کرد / حریق هیچی و پوچی / حریق بی‌هدفی تشه سرابم کرد / هنوز می‌سوزم / هنوز... ( رحمانی، ۱۳۸۹: ۴۱۴ )  
افسانه‌ای ست آغاز / انجام، قصه‌ای ست / این جا نگاه کن که نه آغازی، / این جا نگاه کن که نه انجامی ست / این یک دو روزه زیستن با هزار درد / الحق که مایه بدنامی ست ( مصدق، ۱۳۸۹: ۲۴۹ )

## ۱۲-۲- اخلاق موقعیتی

از نظر اگزیستانسیالیست‌ها، آزادی جزیی از وجود آدمی است و انسان در کارها مختار است. این انسان است که بر اساس اخلاقیات گام برمی‌دارد و آزادی خود را با محدود کردن آزادی دیگران تعریف نباید بکند. از این منظر، اگزیستانسیالیست‌ها باید و نبایندی را بر نمی‌تابند و قوانین ساخته شده عقل بشری را نمی‌پذیرند. ذهنیات فیلسوفان اگزیستانس، محدود به قوانین جبری ( چه بایسته‌های الهی و دینی و چه لزومات ساختگی بشری ) نمی‌باشد. کرنستن به نقل از سارتر در باب غایت اخلاقی می‌گوید: « استدلال سارتر این است که چون هر فردی غایت اخلاقی خود را

وضع می‌کند، هیچ شاخص و میزان اعلایی که بر حسب آن بتوان غایات اخلاقی فردی را با غایات دیگران قیاس کرد وجود ندارد و از این رو "صداقت" و "اخلاص" را به عنوان فصل الخطاب اخلاقی پیشنهاد می‌کند... مراد سارتر این است که چون افراد انسانی موجوداتی آزاد و مختار و موجد غایات و ارزش‌های اخلاقی هستند، تنها چیزی که می‌توان از آن‌ها خواست این است که نسبت به موازین و ارزش‌های خودشان وفادار باشند.» (کرنسٹن، ۱۳۵۴: ۷۱). از این رو بسیاری از شاعران تعهد اخلاقی داشته‌اند و صراحتاً به آن اشاره کرده‌اند:

همیشه دلهره با من / همیشه بیمی هست / که آن نشانه صدق از زمانه برخیزد / و آفتاب  
صداقت ز شرق بگریزد ( مصدق، ۱۳۸۹: ۲۳۶).

در آن‌جا که شاعر بر عمل حضرت آدم و حوا خورده گرفته و از رفتار آن‌ها پرسش کرده به طور غیر مستقیم مخاطب خود را دعوت به اخلاقیات می‌کند و یا شاید انتقادی داشته به توجیه رفتار کسانی که با توجه به برخی از آموزه‌های دینی، این مساله را به جبر و خواست خداوندی مربوط دانسته‌اند. از این رو شاعر، تمام اختیارات خوردن میوه ممنوعه و رانده شدن از بهشت را گردن حضرت آدم و حوا انداخته و به نوعی عجز و لابه شاعر، صریحاً نمایان می‌گردد:

مبهوت / در این جهان چون برهوت / مبهوت / آه ای پدر مگر / گندم چقدر شیرین بود؟ / و  
سیب سرخ و سوسه حوا را / در دامن فریب چرا افکنند؟ / نفرین به دیو و سوسه / نفرین به  
ه شیاری ... / دیدم مرا / این غرق در ملال / دیو محیط من، این دیو اضطراب / می‌کاهد از درون،  
چون چناران دیر سال ( مصدق، ۱۳۸۹: ۱۱۶ - ۱۱۵)

### ۳- نتیجه

رابطه بین فلسفه و ادبیات، رابطه‌ای ناگسستنی است، به طوری که حتی فیلسوفان اگزیستانسیالیسم، راه بیان اندیشه‌های خود را در قالب آثار ادبی جستند و این مکتب به عنوان مکتب فلسفی - ادبی شناخته شده است. سارتر از بزرگترین فیلسوفان این مکتب است که به نام « مکتب اصالت وجود»، اندیشه‌های خویش را گسترش داده است. هایدگر، نیچه و کی‌یرکگارد نیز اندیشمندان این مکتب اند. با توجه به تقسیم اگزیستانسیالیسم به دو شاخه الحادی و غیر الحادی، در شعر معاصر از هر دو نوع دیدگاه سروده‌هایی وجود دارد. تفکرات اگزیستانسیالیستی به دلایل متعدد در ادبیات معاصر نمود پیدا کرده است؛ خواه شاعری تعمداً به این موضوع پرداخته باشد و درباره خدا و خالق هستی، جهان و انسان، زمان، سرنوشت و مرگ بیندیشد و یا ناخواسته چنین

اندیشه‌هایی که ممکن است ذهن هر متفکر اندیشمندی را درگیر کند، ذهنیت شاعر را در بر گرفته باشد و به سرودن اشعاری با محتوای فلسفی پرداخته باشد. در همین راستا آزادی، اختیار، مسوولیت در نظر شاعر ارزش پیدا می‌کند و این آزادی و انتخاب با دلهره و اضطراب همراه است؛ از سوی دیگر انسان باید متعهد به جامعه باشد و به تغییر سرنوشت و تاریخ خود اقدام نماید. اندیشیدن به زمان نیز که نوعی مرگ اندیشی را به همراه دارد در اشعارشاعران معاصر به وضوح نمایان است. بسیاری از مولفه‌های اگزیستانسیالیسم در شاعران مورد بررسی قرار گرفته مشهود است؛ به طوری که در اشعار اسماعیل خویی که خود نیز فلسفه خوانده است کاملاً آشکار است و در اشعار اسماعیل شاهرودی و سیاوش کسرای و نادر نادرپور بسیاری از رگه‌هایی از این نوع مکتب فلسفی را شاهدیم. نصرت رحمانی نیز اشعاری قابل تأمل در این زمینه داشته و حمید مصدق نیز به ندرت تحت تاثیر قرار گرفته است.

#### ۴- منابع

- ۱- بابایی، پرویز، مکتب‌های ادبی از دوران باستان تا امروز، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۶
- ۲- تایچمن، جنی، درآمدی بر فلسفه مدرن اروپایی، ترجمه ناهید احمدیان، چاپ دوم، آبادان: پرسش، ۱۳۹۰
- ۳- خدایار، امیرمسعود، فرهنگ مکتب‌های سیاسی، فرهنگی و...، [بی‌جا]: خورشید، ۱۳۶۷
- ۴- خویی، اسماعیل، بر خنگ راهوار زمین، چاپ اول، تهران: رز، ۱۳۵۰
- ۵- \_\_\_\_\_، بر بام گرد باد، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷
- ۶- \_\_\_\_\_، زان راهروان دریا، تهران: رز، ۱۳۴۹
- ۷- \_\_\_\_\_، فراتر از شب اکتونیان، چاپ اول: تهران: جاویدان، ۱۳۵۱
- ۸- \_\_\_\_\_، گزینه اشعار، چاپ دوم، تهران: نشر سپهر، ۱۳۵۷
- ۹- رجبی، فرهاد، تحلیل اگزیستانسیالیستی شعر شاملو و آدونیس، مجله زبان و ادبیات عربی: مشهد: شماره ۱۸: (صص ۶۵-۹۶) بهار و تابستان، ۱۳۹۷
- ۱۰- رحمانی، نصرت، مجموعه اشعار، چاپ سوم، تهران: نگاه، ۱۳۸۹
- ۱۱- سارتر، ژان پل، اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، چاپ یازدهم، تهران: نیلوفر، ۱۳۸۴

- ۱۲- شاهرودی، اسماعیل ، **مجموعه اشعار**، چاپ اول، تهران: نگاه، ۱۳۹۰
- ۱۳- شمیسا، سیروس ، **مکتب‌های ادبی**، چاپ دهم، تهران: قطره، ۱۳۹۶
- ۱۴- کسرائی، سیاوش ، **مجموعه اشعار**، چاپ چهارم، تهران: نگاه ، ۱۳۹۱
- ۱۵- کرنسُتن، موریس ، **ژان پل سارتر**، ترجمه منوچهر بزرگمر، چاپ دوم، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴
- ۱۶- فرجی، علیرضا ، **سارتر**، اهواز: رسش، ۱۳۸۹
- ۱۷- فلین، توماس ، **اگزستانسیالیسم**. ترجمه حسین کیانی، تهران: بصیرت، ۱۳۹۰
- ۱۸- مصدّق، حمید ، **مجموعه اشعار**، چاپ یازدهم، تهران: نگاه، ۱۳۸۹
- ۱۹- میترا [باقر پرهام] ، **ریالیسم و ضد ریالیسم در ادبیات**، چاپ پنجم، [بی جا]: نیل، ۱۳۵۳
- ۲۰- نادرپور، نادر ، **مجموعه اشعار**، چاپ دوّم، تهران: نگاه ، ۱۳۸۲
- ۲۱- نوالی، محمود ، **فلسفه‌های اگزستانس و اگزستانسیالیسم تطبیقی**، چاپ سوّم، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۸۶
- ۲۲- یاحقی، محمدجعفر، **جویبار لحظه‌ها**، چاپ یازدهم، تهران: جامی، ۱۳۸۸